

بیت‌های مستقیم

موضوع تحقیق:

نظریه تناسخ

استاد:

خانم اصلی نژاد

تهیه‌کننده:

نفیسه کریمی

بهار ۱۳۹۲

اشاره

نورعلی الاهی (۱۳۵۳-۱۲۷۴ش) از برجسته ترین شخصیت های اهل حق درسال های اخیر است. می توان گفت او اولین کسی است که به انتشار کتاب و عرضه عمومی عقاید اهل حق همت گمارد. به جز خاندان الاهی سایر مشایخ و خاندان های اهل حق تمایلی به دعوت عمومی و افشای اعتقاداتشان ندارند و این باورها یا اسرار را به صورت غیرمدون و از طریق اسطوره ها و داستان ها، سینه به سینه منتقل می کنند. وجود چنین شرایطی امکان تحقیق در جزئیات عقاید ایشان را به حداقل می رساند. بدین ترتیب برای آگاهی از مسائل اعتقادی این آیین، منبع مناسبی جز آثار نورعلی الاهی و جانشینان او باقی نمی ماند. از طرفی نمی توان پنداشت که هر آنچه خاندان الاهی بدان معتقدند مورد تایید سایر طوایف و خاندان های اهل حق نیز باشد. دلیلی بر این ادعا وجود ندارد، لذا آنچه در این مقاله مورد تحقیق و بررسی قرار می گیرد، دیدگاه این خاندان به طور مستقل است و تنها آثار و گفتار ایشان مبنای نظر قرار گرفته است.

اهل حق و به تبع آنها خاندان الاهی درباره زندگی پس از مرگ به نوعی تناسخ با شرایط خاصی اعتقاد دارند که آن را گردش دون به دون ارواح یا دونادون می نامند. در آثار متقدم اهل حق، جزئیات این عقیده بیان نشده و تنها در قالب برخی داستان های اسطوره ای بدان اشاره شده است؛ اما این خاندان در آثار خود به تبیین اصول، فروع و توجیه عقلی و شرعی این نظریه پرداخته اند. با این حال هنوز نمی توان گفت این نظریه با تمام جزئیات به صورت جامع و منظم تدوین شده است. وجود برخی آشفتگی ها در طرح مباحث و عدم به کارگیری روشی منظم و منطقی در تبیین و توجیه این نظریه، جمع بندی و اظهارنظر درباره آن را دشوار ساخته است.

در این مقاله سعی می شود با تدوین و تحلیل ساختاری این نظریه، امکان بررسی شرایط، لوازم و توابع آن را فراهم گردد.

مقدمه نخست

تناسخ موضوعی ساده و کوچک نیست که بتوان در یک مقاله یا یک کتاب از همه ابعاد آن سخن گفت. تحقیق درباره تناسخ نیازمند جزئی نگری و تقسیم و تفکیک عالمانه مسائل از یکدیگر است. در شرایط کنونی جامعه علمی ما، هنوز این تقسیم و تفکیک به صورت دقیقی شکل نگرفته است؛ لذا اگر بخواهیم راجع به یکی از زیرمجموعه های مسئله تناسخ به صورت جزئی و تخصصی سخن بگوییم، راه ساده ای پیش رو نداریم. لاجرم باید با یک نگاه کلی آغاز کنیم و تقسیماتی را صورت دهیم تا نقطه آغاز بحث اصلی را روشن کنیم. ما در اولین مواجهه با مسئله تناسخ با سه مقوله پر اهمیت روبه رو هستیم؛ یکی تعریف تناسخ، دیگری نقد و رد آن و سه دیگر جغرافیای فکری و فرهنگی رشد یک نظریه تناسخی. با روشن شدن نکاتی درباره این سه مقوله، انگیزه و غایت این تحقیق تا حدودی روشن و راهی برای ادامه این بررسی گشوده خواهد شد.

۱. تعریف تناسخ

اصطلاح تناسخ به مجموعه ای از نظریات درباره زندگی پس از مرگ اطلاق می شود. این مجموعه نظریات در اصولی با یکدیگر مشترکند و همین اشتراکات، آنها را ذیل یک عنوان قرار می دهد. از سوی دیگر اختلافاتی نیز با یکدیگر دارند که گاه چنین اختلافاتی این نظریات را مقابل یکدیگر قرار می دهد. اصول مشترک نظریات تناسخی عبارت اند از:

الف. روح به عنوان امری مستقل از جسم در عالم تحقق دارد؛

ب. حرکت و حیات جسم در اثر ارتباط با روح است و با قطع این ارتباط، جسم می میرد؛

ج. ممکن است روح پس از قطع رابطه با جسمی که فعلا با آن ارتباط دارد با جسم دیگری ارتباط پیدا کند.

اما نظریاتی که در این سه اصل مشترکند در پاسخ به پرسش هایی از قبیل پرسش های زیر، راه های جداگانه ای را می پیمایند و از این اختلاف نظرها انواع گوناگونی از تناسخ پدید می آید.

الف) در صورت امکان تحقق روح در عالم بدون ارتباط یافتن با جسم آیا در همه مراتب عالم چنین امکانی محقق است یا تنها در برخی مراتب آن چنین امکانی وجود دارد؟ اگر تنها در برخی مراتب چنین امکانی هست آن مراتب کدامند؟

ب) نحوه ارتباط روح و جسم چگونه است؟ این ارتباط چه نسبتی با زمان و مکان دارد؟ آیا امکان دارد که یک روح در عین حال با چند جسم مرتبط باشد؟ آیا امکان دارد یک جسم در عین حال با چند روح ارتباط داشته باشد؟ آیا پس از قطع رابطه روح و جسم، و مرگ جسم، امکان ارتباط مجدد یک روح (همان روح اولی یا روحی دیگر با آن جسم) و زنده شدن آن وجود دارد یا خیر؟

ج) امکان برقراری ارتباط با جسم دیگر پس از مرگ جسم اول تا چه اندازه محتمل است؟ جسمی که در این مرحله با روح ارتباط پیدا می کند، چگونه جسمی است؟ آیا جسمی زمینی و عنصری است یا جسمی از عوالم لطیف تر؟ زیست گاه این جسم کدام عالم است؟ آیا این جسم هیچ گونه ارتباطی با جسم پیشین دارد؟ آیا این جسم پیش از این با روح دیگری در ارتباط بوده است؟ آیا اتفاقاتی که در زندگی روح با جسم پیشین رخ داده است تأثیری در انتخاب جسم جدید دارد؟ اگر دارد چگونه است؟ آیا اتفاقات زندگی با جسم پیشین تأثیری در زندگی روح با جسم جدید دارد؟ اگر دارد تأثیر آن چگونه است؟ آیا زندگی با این جسم جدید نیز همچون زندگی با جسم پیشین پایان می پذیرد؟ اگر چنین است پس از آن چه رخ می دهد؟ پس از پایان زندگی روح با جسم جدید، چگونه آینده ای در انتظار این جسم است؟

نظریه پردازانی که تلویحاً یا تصریحاً اصول عمومی تناسخ را می پذیرند ناگزیر از پاسخ دادن به نوع پرسش هایی هستند که پیش تر مطرح شد یا لااقل باید نظریه خود را طوری تقریر کنند که مخاطب بتواند با در نظر داشتن اصول کلی نظریه، پاسخ این قبیل پرسش ها را تشخیص دهد.

با این بیان، طیف وسیعی از نظریات زیرمجموعه تناسخ قرار می گیرند. اما علاوه بر این تعریف و اصطلاح عام، تعریف دیگر و اصطلاح خاصی نیز وجود دارد که معروف است و در فلسفه ادیان و مذاهب وقتی سخن از تناسخ به میان بیاید، اغلب منظور همین تعریف و اصطلاح خاص است. این همان تناسخی است که دست کم در ادیان

ابراهیمی و نیز در فلسفه اسلامی اصرار و صراحتی در نفی آن وجود داشته است و به خصوص در اسلام، هرگاه در مکتبی فلسفی یا گرایشی عرفانی یا صوفیانه یا حتی در گرایش حدیثی و کلامی شائبه اثبات آن - به صراحت یا از باب مدالیل التزامی سخن - وجود داشته، متفکران راست کیش در پی تصحیح و رد و نفی آن بر آمده اند. طبق این تعریف، نظریاتی که تعلق روح را پس از مرگ جسم فعلی به کالبدی دیگر که عنصری باشد و در مادون قمر یا همین کره خاک زندگی کند، تصدیق کنند، تناسخ گرا نامیده می شوند. در این تعریف، پاسخ برخی از پرسش ها مشخص شده و دامنه شمول تعریف کوچک تر شده، اما همچنان لازم است تا به پرسش های دیگری پاسخ داده شود. با ایضاح این پاسخ ها هنوز می توانیم طیف گسترده ای از انواع تناسخ را تشخیص دهیم و برشماریم. با این توضیح درمی یابیم که سخن گفتن از تناسخ در هر قالبی اعم از تفسیر، تصدیق، تکذیب، نقد و... مستلزم ایضاح مفهومی و تبیین نوع نظریه تناسخی است؛ چرا که امکان بررسی نظریات متعدد تحت یک عنوان تنها به این مناسبت که این نظریات در برخی اصول اشتراکاتی دارند، چندان عالمانه به نظر نمی رسد. در این بحث، تناسخ را نه به معنای نخست، بلکه به معنای عرفی ای که تعریف آن را متأخراً بیان کردیم به کار خواهیم برد.

۲. نقد تناسخ

در گفتمان فکری مسلمانان پر اهمیت ترین موضوع در ارتباط با تناسخ همواره نقد و رد آن بوده است. این اهمیت به قدری است که حتی کسانی چون نورعلی الاهی که نوعی تناسخ را پذیرفته اند مدعی نقد تناسخ هستند و از این که نظریه خود را با این نام بخوانند، ابا دارند. این فضای منفی درباره موضوع تناسخ باعث شده است تا در اغلب موارد وقتی سخن از تناسخ به میان می آید پیش از هر توضیحی، رد آن مطرح، و جا برای دیگر مسائلی که به این موضوع مربوط می شوند تنگ گردد؛ حال آن که برای نقد و رد کردن نیز ناگزیر از رعایت اصولی هستیم که اولین آنها ایضاح و تبیین اصل مدعا است. پس از آن نوبت به تبیین جنبه و جهت نقد

می رسد تا مخاطب بداند که نظریه مورد نظر با چه نگاهی مورد نقد قرار می گیرد. در مرحله بعد می توانیم نقد خود را با ارائه ادله کافی ارائه کنیم.

در بخش پیشین از تعریف نظریات تناسخی سخن گفتیم و چگونگی به دست آوردن تعریفی صحیح را تا حدودی روشن ساختیم. در این مجال سعی می کنیم جهات مختلفی را که می توان از منظر آنها به نقد تناسخ نشست معرفی کنیم:

الف. اگر دغدغه ما در بحث از کیفیت زندگی پس از مرگ، یافتن واقعیت ملموس و عینی باشد، نقد ما از یک نظریه تناسخی نیز با رویکردی واقع گرایانه (یا عینی و تجربی) صورت می پذیرد. حال اگر در شکار حقیقت روش مابعدالطبیعی را پیش گیریم و بر این باور باشیم که حقیقت را با نوع استدلال های مابعدالطبیعی می توان به دست آورد، طبیعتاً سعی می کنیم در نقد و جرح تناسخ نیز از همین استدلال ها بهره گیریم؛ آنچنان که در آثار فیلسوفی چون صدرالمآلهین شیرازی دیده می شود. اما اگر برای دریافت حقیقت، تجربه را مفید یقین بدانیم لاجرم در نقد خویش ادله ای را که مبتنی بر تجربه باشد نیز، به کار خواهیم بست.

ب. گاه در مواجهه با کیفیت حیات پس از مرگ رویکرد دیگری داریم که از جهتی با رویکرد پیشین شباهت دارد و از جهتی دیگر متفاوت است. ممکن است دغدغه ما فهمیدن حقیقت باشد، اما برای به دست آوردن حقیقت از شیوه اعتماد و تکیه بر اموری از قبیل گزاره های دینی بهره گیریم. وقتی پای گزاره های دینی به میان می آید علاوه بر بار حقیقت جویی، بار دیگری نیز بر نقد و تحقیق ما افزوده می شود و آن دغدغه های کلامی و دینی است، به تعبیر دیگر در اینجا ما در پی دریافت حقیقت و آموزه دینی هستیم و چون دیدگاه دین را در می یابیم در پی دفاع از آن بنا به شیوه های مرسوم کلامی برمی آییم. وارد شدن این رویکرد در روند تحقیق ما می تواند جهت و صورت جدیدی به نقد یک نظریه تناسخی بدهد.

ج. در پاره ای موارد از دو رویکرد پیش فاصله می گیریم و کارکردها و بازتاب های اجتماعی یک نظریه تناسخی را مورد بحث قرار می دهیم و از دیدگاه جامعه شناسانه به نقد این عقیده می پردازیم و مثلا مسئله نظام طبقاتی در جامعه یا مواردی از این دست را به عنوان یکی از توابع تناسخ مورد بررسی قرار می دهیم. آنچه بیان شد تنها نمونه هایی از رویکردهای گوناگون به نقد یک نظریه تناسخی است. قصد ما از بیان این نمونه ها توضیح این نکته است که منتقد یک نظریه تناسخی باید هنگام نقد، نوع رویکرد خود را مشخص کند تا مخاطب بداند که نقد او از کدام سنخ و با استفاده از کدام دسته از دلائل تجربی، عقلی و نقلی است.

۳. نظریه پردازان تناسخ

وقتی بخواهیم درباره تناسخ بحث و تحقیق کنیم یکی از مهم ترین نکاتی که باید پیش از آغاز تحقیق برای ما روشن شود، جغرافیای بحث است. تناسخ نظریه ای است که به انحای مختلف در میان اقوام، ملل و ادیان گوناگون جای پای پیدا کرده است و در هر فضایی ویژگی هایی را یافته که ملاحظه این ویژگی ها در دقت و صحت تحقیق نقشی اساسی دارند. برای مثال وقتی تناسخ را به عنوان یکی از معتقدات بودائیان تبت مورد بررسی قرار می دهیم، شرایط تحقیق ما با زمانی که درباره اهل حق بحث می کنیم تفاوت آشکار دارد. بنابراین شناخت جغرافیای طرح یا تکوین نظریه در کیفیت تحقیق نقشی تعیین کننده دارد.

مهم ترین پایگاه های نظریات تناسخی در جهان امروز عبارت اند از:

الف) ادیان خاور دور (هندوئیسم؛ بودیسم؛ شینتوئیسم و...);

ب) مکاتب معنوی به جای مانده از ادیان و مذاهب ابتدایی یا خاموش، مانند عرفان سرخ پوستی یا عرفان های آفریقایی;

ج) دانش های ماورای روان جدید (Para-Psychical) یا علوم فراروان شناختی (Parapsychology).

در هر یک از این سه گروه، انواعی از تناسخ با ویژگی هایی تبیین می شود؛ البته این دیدگاه ها در طول زمان از تغییر و تحول مصون نبوده و نیستند. اما بحث اصلی ما در این مقاله نظریه تناسخ در میان مسلمانان است که

نه تنها از پایگاه های اصلی تناسخ به شمار نمی روند، بلکه در شمار طلایه داران رد تناسخ و مقابله با آن نیز هستند، ولی در میان ایشان برخی گروه ها و فرقه های قائل به نوعی تناسخ نیز وجود دارد.

اغلب گروه ها و فرقه های مسلمان که به شیوه ای تناسخ را پذیرفته اند، ایرانی هستند و در زمره فرقه های عرفانی مسلک قرار دارند. این تقارن می تواند از دو جهت موجه باشد ؛ چراکه اولاً تناسخ در میان ایرانیان مسبوق به سابقه است و ثانیاً گروه های عرفانی از رویکردی کثرت گرایانه یا شمول گرایانه برخوردارند و از تعامل و داد و ستد با مکاتب معنوی ای که در ادیان و ملل دیگر شکل گرفته اند، ابایی ندارند.

از جمله مهم ترین تناسخیان مسلمان می توان به نقطویان، حروفیان و اهل حق اشاره کرد. از این میان، اهل حق از اهمیت بیشتری برخوردارند، چراکه نسبت به دیگران از بنیان های فکری مشخص تری برخوردارند و از سوی دیگر پیروان بیشتری دارند و مدت زمان طولانی تری به حیات خود ادامه داده اند. اما نکته حائز اهمیت آن است که هیچ یک از تناسخیان مسلمان تعریفی مشخص و مدون از نظریه خود ارائه نکرده اند تا بتوان با بررسی آن، ارزیابی قابل قبولی از اعتقاد ایشان به دست داد. حتی درباره اهل حق که موضوع این مقاله هستند نیز جز پاره ای داستان های تمثیلی و اسطوره ای و سخنان تأویل پذیر که اغلب به زبان کردی است، چیزی در دست نیست. تنها یکی از شاخه های اهل حق (خاندان نورعلی الاهی) بر خلاف رسم معمول، سخنان مشخص و قابل استنادی از خود برجای گذاشته است که می تواند تا حدودی دیدگاه اهل حق یا نحله ای از آن را در خصوص تناسخ روشن سازد. از قضا این شیوه خاندان الاهی (جیحون آبادی) به شدت مورد انتقاد هم مسلکانشان قرار گرفته و تلاش های بسیاری برای طرد ایشان از جامعه سنتی اهل حق صورت گرفته است.

مقدمه دوم؛ درباره خاندان الاهی

فرقه اهل حق به جهت عقاید خاصی که دارند در جامعه ایران شیعی بسیار مورد انتقاد قرار گرفته اند. تحقیقات و تألیفاتی نیز که در موافقت یا مخالفت با ایشان صورت گرفته اغلب با جانبداری همراه بوده است. این ماجرا در حالی جریان داشته که صورت دادن تحقیقی جامع و بی طرفانه درباره این فرقه کاری بس دشوار است. از

سوئی دست یافتن به اطلاعات دست اول و صحیح با توجه به روحیه کتمان و پرده پوشی ای که در ایشان وجود دارد کاری بسیار سخت و پیچیده است و از سوی دیگر ارائه نقطه نظرات بی طرفانه - که گاه به نفع مخالفان و گاه نیز به نفع موافقان ایشان تمام می شود - محقق را در معرض خطر یا اتهام انتساب به این یا آن فرقه قرار می دهد. لاجرم در چنین شرایطی به ندرت می توان تحقیقی اصیل و عاری از جانبداری یافت که با استناد بدان بتوان درباره اهل حق و عقایدشان اطلاعات دقیقی به دست آورد. با این توضیح به احتمال زیاد اطلاعات مخاطبان این تحقیق در خصوص اهل حق و عقایدشان از آفت ابهام و جانبداری های گویندگان و نویسندگان موافق و مخالف ایشان مبرا نیست. ما در اینجا می کوشیم تا مختصری درباره اهل حق و موقعیت خاندان الاهی در میان ایشان عرضه کنیم تا راهی به بحث اصلی بگشاییم.

اهل حق که در میان خودشان به یارسان نیز شهرت دارند، فرقه ای عرفانی مسلک هستند که امروز در منطقه صحنه (اطراف کرمانشاه) استقرار دارند. تاریخ پیدایش این فرقه و آداب و رسومشان در کتاب هایی به نام «کلام» که به زبان کردی محلی تألیف شده مندرج است. مطالب کلام ها مجموعه ای از تاریخ اسطوره ای و دستورات طریقتی و سخنان حکمت آمیز است که معمولاً آنها را در اختیار افرادی که تابع اهل حق نباشند، قرار نمی دهند. اخیراً برخی نسخ این کلام ها به فارسی ترجمه شده، اما نسخه های پراهمیت و اصلی همچنان به عنوان اسرار طریقت نزد مشایخ و پیران این طریقه محفوظ و مکتوم مانده است. از آنجا که تاریخ ایشان به شدت اسطوره ای است، نمی توان چندان رد پای وقایع تاریخی را در آن جست، بلکه بر مبنای آثار انتشار یافته بیشتر می توان مجموعه ای از عقاید ایشان را ارائه کرد. بر طبق همین کلام ها، اهل حق رسماً توسط فردی به نام سلطان اسحاق یا سلطان صحاک بنیان گذاشته شده است. این فرد که مقبره او هم اکنون مورد احترام فراوان اهل حق است، از مادری باکره و به طریقی غیرعادی زاده شده است. مادرش دایراک خاتون و چند درویش بعدها اولین حلقه مریدان او را تشکیل داده اند. سلطان در میان مریدانش نظامی طبقاتی وضع کرده و به ایشان قوانینی را مبتنی بر این نظام طبقاتی که بی ارتباط با تناسخ نیز نیست آموزش داده است. برخی از

این طبقات عبارت اند از: هفت تن، هفتوان، هفت هفتوان، چهل تن، چهل چهل تن، هفتاد و دو پیر، نود ونه پیر شاهو و... سلطان از طبقه هفت تن و هفتوان که بالاترین طبقات هستند خاندان های را تأسیس کرد و سایر طبقات را سرسپردگان این خاندان ها قرار داد. پس از سلطان اسحاق خاندان های دیگری نیز به خاندان های اولیه اضافه شدند و در نهایت تاکنون ده خاندان اصلی در میان اهل حق به وجود آمده است. این ده خاندان عبارت اند از: ۱. خاندان شاه ابراهیم؛ ۲. خاندان عالی قلندر؛ ۳. خاندان بابایادگار؛ ۴. خاندان سیدابوالوفا؛ ۵. خاندان میرسور؛ ۶. خاندان سید مصطفی؛ ۷. خاندان حاجی بابو عیسی؛ ۸. خاندان شاه حیاس؛ ۹. خاندان آتش بگ؛ ۱۰. خاندان بابا حیدر. این ده خاندان رهبری اهل حق را برعهده دارند و همه مریدان این آیین باید لاجرم سرسپرده یکی از این خاندان ها باشند. این خاندان ها مراسم و آیین های ویژه ای دارند، از قبیل جوز سر شکستن که مراسم ورود به آیین اهل حق است و برای نوزادان و تازهواردان انجام می گیرد، روزه در سه روز مشخص و... ایشان معمولاً تمایلی به ترویج آیین و عرضه عمومی عقایدشان ندارند و ترجیح می دهند که این مسائل را به عنوان اسرار طریقت، محفوظ بدارند.

اما خاندان الاهی^[1] اتفاقی غیرعادی در میان اهل حق به حساب می آیند. حاجی نعمت الله جیحون آبادی یکی از سرسپردگان خاندان شاه حیاسی بود که بر خلاف سنت اهل حق مستقل از خاندان با پذیرفتن دوازده درویش به عنوان مرید در سمت پیری قرار گرفت. مریدان او پس از یک سال بیشتر شدند. علت این کار او آن بود که در میان اهل حق اعتقادی وجود دارد مبنی بر این که حق بر بعضی افراد تجلی می کند و آنها در پرتو آن به کمال می رسند. اگر حق بر کسی تجلی کند او می تواند در سمت هدایت دیگران قرار گیرد. اعتقاد سنتی اهل حق این است که تنها در خاندان های اصلی، حق تجلی می کند، آن هم به این صورت که با وفات پیر قبلی بر شخص دیگری تجلی می کند. اما حاجی نعمت الله معتقد بود که بر او تجلی شده است. تا بدین جا اتفاق چندانی غریبی نیفتاده بود: فردی مدعی شد که بر او تجلی شده است و مریدانی برای خود گرفت. مسئله از جایی آغاز شد که حاجی نعمت الله از دنیا رفت و فرزندش نورعلی که با شهرت الاهی در شهر درس حقوق خوانده بود

و در قوه قضائیه آن زمان شغل دولتی داشت جای پدر نشست و مریدانی بسیار حتی خارج از جامعه سنتی و محلی اهل حق گرفت. ورود افراد متفرقه به کانون اهل حق از سوی بزرگان خاندان های اصلی پذیرفتنی نبود و مخالفت ها با نورعلی آغاز شد. این مخالفت ها با انتشار کتاب برهان الحق به اوج خود رسید. در آن کتاب برای اولین بار عقاید اهل حق که تا آن روز به عنوان اسراری مگویی در میان خاندان ها حفاظت می شد، به زبان فارسی و با انگیزه موجه و شرعی جلوه دادن آن و رفع اتهام بدعت از اهل حق منتشر شد. با افزایش این مخالفت ها نورعلی از کانون اهل حق (کرمانشاه) فاصله گرفت و در شهرهای دیگر همچون تهران، شیراز و... به فعالیت خود ادامه داد. پس از مرگ نورعلی خواهرش ملک جان خاتون معروف به شیخ جانی بر جای او نشست و پس از او نیز فرزند نورعلی، بهرام الاهی جانشین وی شد. بهرام ساکن فرانسه و جراح اطفال است و تلاش بسیاری برای ارائه دیدگاه های پدرش در عرصه بین المللی و با زبانی علمی کرده است.

حاصل دو مقدمه و طرح مسئله

۱. در میان مسلمانان فرقه ها و گروه هایی تناسخ را پذیرفته و از آن دفاع کرده اند که از جمله مهم ترین ایشان اهل حق هستند.
۲. جامعه مسلمانان همچون سایر ادیان ابراهیمی همواره منتقد تناسخ بوده و در صدد رد آن برآمده اند. این شرایط عمومی تا جایی گسترده است که حتی کسانی که به نوعی تناسخ را پذیرفته اند، خود را منتقد تناسخ قلمداد می کنند و نظریه خود را با نامی دیگر می خوانند تا با تناسخ یکی گرفته نشود. در چنین جامعه ای پذیرش و توجیه یک نظریه تناسخی، پدیده ای سؤال برانگیز و دشواریاب است.
۳. در میان اهل حق تنها خاندان الاهی عقایدشان را در این زمینه به صورت واضح و قابل استناد (مکتوب شده) عرضه کرده اند. لذا برای بررسی عقاید اهل حق درباره تناسخ منبعی جز آثار این خاندان در اختیار نیست.
۴. برای بررسی دیدگاه خاندان الاهی ناگزیریم اولاً دیدگاه ایشان را درک کنیم و تعریف نظریه تناسخی ایشان را به دست آوریم و در مرحله دیگر، جهت و زمینه بررسی و تحقیق خود را مشخص کنیم.

بیان مدعا (فرضیه)

بنابر آنچه در بخش پیشین عرضه شد همه بررسی های محققانه و منتقدانه درباره دیدگاه خاندان الهی منوط به تقریر تعریف ایشان از نظریه تناسخی موردنظرشان تحت عنوان دونادون یا گردش دون به دون ارواح است. اما آنچه ایشان با توضیح و تفصیل فراوان در قالب چند کتاب و رساله بیان کرده اند در نهایت تعریفی دقیق، واضح و عاری از تناقض و ابهام را به دست نمی دهد تا بتوان آن را به خوبی بررسی کرد. لذا اولین گام ما در بررسی این نظریه باید کوشش در جهت کشف اشکالات ساختاری و روش شناختی تقریر این نظریه باشد. در بخش اصلی این تحقیق که از این پس رونق می گیرد در ابتدا تقریری از دیدگاه نورعلی و بهرام الهی درباره زندگی پس از مرگ ارائه می کنیم و در ادامه، اشکالات و ابهامات روش شناختی این مجموعه را به بحث می گذاریم.

شواهد و مستندات

اعتقادات خاندان الهی همچون سایر مسلک های عرفانی بر مشاهدات، مکاشفات و تجربیات معنوی حضوری و کمواسطه مبتنی است، لذا استناد به گذشتگان و عقاید منقول به عنوان منبع دریافت اعتقادات چندان در آثار ایشان دیده نمی شود؛ به عقل و مسائل عقلی نیز چنین نگاهی وجود ندارد؛ اما گاهی قسمت هایی از متون دینی (قرآن و احادیث)، متون آیینی (کلام بزرگان اهل حق) و امور معقول را به عنوان شواهد و مؤیداتی بر عقایدشان مورد استفاده قرار می دهند؛ به عبارت دیگر سیاق آثار اینان مخصوصاً آثار الحق نشان می دهد که استناد به متون دینی یا آیینی یا امور معقول به عنوان مستندات برخی عقاید، بدان معنا نیست که این عقاید از چنین منابعی سر چشمه گرفته اند، بلکه ارائه این مستندات تنها جنبه شهادت دارد. به هر تقدیر خاندان الهی برای توجیه بعضی از اجزاء نظریه تکاملشان به متون دینی، آیینی، امور معقول و مکاشفات استناد کرده اند که آنها را گزارش می کنیم:

الف. مکاشفات: همان طور که پیش تر اشاره شد مکاشفات معنوی به عنوان منبع دریافت عقاید خاندان الهی شناخته می شوند؛ اما چنین نیست که همه اجزاء نظریه به مکاشفه ای مشخص مستند شده باشند؛ تنها برخی

موارد از مشاهدات در کتاب آثار الحق درج شده است که نقل همه آنها در این مجال نمی‌گنجد؛ به عنوان مثال درباره قاعده نهم سیر کمال فوق علی، مکاشفه ای از حاج نعمت الله جیحون آبادی (پدر نورعلی الاهی) مبنی بر تعویض روح نورعلی در کودکی نقل شده است،^[33]

ب. **متون آیینی:** متون آیینی اهل حق (کلام ها) نزد این طایفه اهمیت فراوان دارد. در اندک مواردی نورعلی به برخی کلام ها اشاره کرده است. این کلام ها که به زبان کردی نگاشته شده اند، جنبه اسطوره ای بسیار قوی و زبانی رمزگونه دارند. این گونه مستندات در آثار خاندان الاهی انگشت شمارند و چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرند،^[34]

ج. **متون دینی:** فقط نورعلی الاهی در برخی موارد، شواهدی از آیات قرآن و روایات پیشوایان معصوم (ع) را که به نظرشان گواه ادعای ایشان است مطرح کرده است؛ اهم این استنادات عبارت اند از:

۱. سوره مومنون آیه ۱۰۰ و سه روایت از امام صادق (ع) درباره برزخ مانند: «می ترسم بر شما از وحشت برزخ میان دنیا و آخرت، از هنگام مرگ تا روز رستاخیز؛ پس کسی که مرد به تحقیق در برزخ داخل می شود» که در باب قاعده دوم کمال فوق علی^[35] طرح شده است؛

۲. سوره نساء، آیه ۵۶ برای قسمت اول از قاعده چهارم کمال فوق علی،^[36]

۳. سوره مطفین، آیات ۷ و ۱۸ و سوره تین، آیات ۴ الی ۶، برای قسمت دوم از قاعده چهارم کمال فوق علی،^[37]

۴. سوره مریم، آیه ۱۷ برای قاعده نهم کمال فوق علی،^[38]

۵. تلویحاً سوره فاطر، آیه ۵ و سوره معارج، آیه ۴ برای اصل چهارم و یازدهم کمال فوق علی،^[39]

د. **امور معقول:** مهمترین بخش از مستندات و دلایل خاندان الاهی که تأکید زیادی بر آن دارند، نتیجه یک استدلال عقلی است که مقدمات و پیشفرض های کلامی ذیل را داراست:

۱. خداوند حاکم بر جهان است؛

۲. خداوند عادل است [خداوند در جهان عدل را می گسترند];

۳. برخورداری همه مخلوقات از شرایط یکسان برای رسیدن به کمال از لوازم عدل الهی است;

۴. شرایط مخلوقاتی که ما می بینیم متفاوت است;

۵. به وجود آمدن زمینه های مساوی برای مخلوقات زمینه ساز برخورداری هر موجودی از زندگی های مختلف

است که هر کدام شرایط خاصی دارند. این استدلال ناظر به اصل زندگی های متوالی (قواعد دوم تا ششم سیر

کمال فوق علی) است. [40]

خلاصه‌های بر تناسخ:

تحقیق و تحلیل

گزارش مختصر و منظمی از نظریه سیر کمال خاندان الهی و مستندات آن ارائه شد. در بررسی ابعاد و اجزاء این

نظریه نکات قابل تأملی به چشم می خورد که به اختصار بدان ها اشاره می کنیم:

۱. از آنجایی که معمولاً در اظهارنظرهای خاندان الهی قاطعیتی بالا به چشم می خورد، قاعدتاً نباید میان این

اظهارنظرها به تناقض برخوردیم، اما در برخی موارد در جزئیات موارد متناقضی دیده می شود؛ مثلاً نورعلی در

آثار الحق می گوید: «موجودات هر کره ای باید در کره مربوط به خود طی کمال کنند و به کرات دیگر

نمی روند. دمیدن خدا به جسم (بشر) فقط در کره زمین است.» [41] این عبارت با اصل پانزدهم کمال فوق علی

مبنی بر انتقال ارواح زمینی به کراتی که شبیه زمین هستند، ناسازگار است;

۲. در برخی موارد نکاتی مبهم هست که دو نکته ذیل از مهم ترین آنها است:

الف. در اصول سیر کمال که توسط نورعلی و بهرام الهی تبیین شده، اظهار شده است که روح انسانی (فوق

علی) بر اثر سیر کمال علی به وجود نمی آید و خلقتی جداگانه و مجرد دارد؛ اما از سوی دیگر مشخص نیست

که بشر زمینی که حاصل تکامل علی است در نهایت چه سرنوشتی پیدا می کند؟! آیا نابود می شود یا به مرتبه

بالا‌تری صعود می کند؟ اگر صعود می کند مرتبه بالاتر کدام است؟! در برخی موارد از فرآیند برقراری ارتباط روح فوق‌علی برای بشر زمینی به عنوان صعود کمالی یاد می شود؛ گویی که این ارتباط منجر به ورود بشر زمینی به عالم فوق می شود، اما این خلاف قواعد مفروض است؛

ب. ایشان چهار نوع ارتباط بین ارواح را مطرح می کنند: ادخالی، اتصالی، اتحادی و امتزاجی، اما تعریف مشخص و معینی از کیفیت و وجوه امتیاز این عناوین ارائه نشده است. تعاریف و مثال هایی که در آثار ایشان از این عناوین آمده، مشوش و گاه ناسازگار است؛ بر یک نوع رابطه، گاهی اتحادی و گاه امتزاجی نام نهاده اند و دیگر این که، ضرورت طرح این اسامی نیز که مسمای مجهولی دارند، روشن نیست.

۳. درباره مستندات دینی باید گفت: اصولاً بحث دلالت متون دینی در حوزه های اعتقادی هنوز به طور مشخص قاعده مند نشده است. غالباً این گزاره ها بر طیف معنایی گسترده ای دلالت می کنند؛ این دلالت ها نیز با توجه به قرائن نسبت به بعضی معانی، دقیق تر و نسبت به بعضی دیگر به اجمال صورت می گیرند. مستنداتی که در این بحث مطرح شده است، به جز نمونه مربوط به برزخ از قرائن محکمی جهت این گونه تأویل ها برخوردار نیستند؛ لذا نمی توانند حجیتی تام داشته باشند؛

۴. کلام های اهل حق نیز گرفتار همین مشکل طیف وسیع معانی هستند اما کمتر، زیرا معتقدان بدان ها از عقاید اندکی برخوردارند. اما اگر قرائن قوی نیز وجود داشته باشد و حجیت این متون تمامیت پیدا کنند، مشکل دیگری مطرح می شود و آن اصل حجیت این متون است که منحصر در محدوده پیروان اهل حق می باشد و خارج از این محدوده، حجیت و اعتبار چندانی ندارد؛

۵. به اعتراف اهل عرفان، مشاهدات و مکاشفات معنوی تنها برای مکاشفه کننده و معتقدان به وی معتبر است و برای دیگران حجیت ندارد.. نکته دیگر این که همه اجزاء نظریه به مشاهدات، مستند نیستند و تنها مواردی از این ویژگی برخوردارند؛

این نکات مختصر به عنوان نمونه مطرح شد؛ پرداختن به این مسئله به طور مفصل مجال مستقلی می طلبد.